



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



عصمت پیامبر (ص) گرامی

جعفر سبحانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عصمت پیامبر گرامی

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی (دام ظلّه)

ناشر چاپی:

موسسه الامام الصادق (ع)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۶ عصمت پیامبر گرامی
۶ مشخصات کتاب
۶ مقدمه
۶ پیامبر اسلام و پیراستگی از گناه
۷ پیراستگی پیامبر از خطا و اشتباه
۸ قرآن و خطا و سهو پیامبران
۹ دلایل مخالفان
۹ اشاره
۹ اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی...
۱۱ هدف از طلب مغفرت‌ها چیست؟
۱۵ عفو خدا چگونه با عصمت سازگار است؟
۱۶ مقصود از بخشیدن ذنب پیامبر چیست؟
۲۰ پاورقی
۲۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

عصمت پیامبر گرامی

مشخصات کتاب

جعفر سبحانی

نوع: مقاله

عنوان و شرح مسئولیت: عصمت پیامبر گرامی (ص) [منبع الکترونیکی]

توصیف ظاهری: ۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML؛ داده های الکترونیکی (۱۶ بایگانی: ۹۹.۸KB)

موضوع: عصمت پیامبران

محمد (ص)، پیامبر اسلام

عصمت پیامبر گرامی (ص)

مقدمه

مصونیت و پیراستگی پیامبر از خلاف و خطا، بسان دیگر پیامبران دارای مراحل سه گانه است، و این مراحل عبارتند از: ۱- مصونیت مطلق (عمدی و سهوی) در تبلیغ شریعت. ۲- عصمت از خلاف و گناه در رفتار و گفتار. ۳- پیراستگی از خطا و لغزش در جریانهای عادی.

پیامبر اسلام و پیراستگی از گناه

گذشته از آیات فراوانی که بر عصمت همه پیامبران از گناه دلالت دارند، می توان از آیه ذیل مصونیت او را از گناه استفاده کرد: «و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذاً لا تخذوک خلیلاً» «آنان (مشرکان) نزدیک بود که با پیشنهاد خود، تو را از آنچه، به تو وحی کردیم، بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی در این هنگام تو را دوست خود بر می گزیدند.» «و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیثاً قلیلاً» «اگر به تو استواری نمی بخشیدیم، نزدیک بود که مقدار کمی به آنان متمایل گردی.» «اذا لا ذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لاتجد لک علینا نصیراً» (اسراء / ۷۳-۷۵). «در این صورت دو برابر مجازات (مشرکین) در زندگی دنیا و دو برابر مجازات آنان در سرای دیگر را به تو می چشاندیم، آنگاه در برابر ما، یآوری پیدا نمی کردی.» مفسران درباره علت نزول آیات، شأن نزولهای گوناگونی نقل کرده اند که بسیاری از آنها به خاطر مکی بودن آیات، صحیح و استوار نیست، تنها شأن نزولی که با زمان نزول آنها تطبیق می کند، همان است که ابی حفص «صائع» از امام باقر (ع) نقل می کند که قریش به پیامبر پیشنهاد کردند که آنها خدای او را یک سال بپرستند مشروط بر این که پیامبر نیز بتان قریش را به همین اندازه پرستش نماید. اختلاف شأن نزولها در مفاد آیه تأثیری ندارد آنچه مهم است این است که در آیه «ولو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم» دقت کافی انجام دهیم و برای توضیح دلالت آیه نکاتی یاد آور می شویم: ۱- برخی از کوتاه نظران خواسته اند آیه را گواه بر عدم عصمت پیامبر بگیرند، در حالی که از نظر محققان آیه از دلایل نقلی عصمت او می باشد، و در حقیقت، باریک بینان و ژرف نگران از درختی که در نظر مخالفان تلخ است میوه شیرین چیده و خلاف مقصود آنان را استخراج کرده اند. ۲- لازم است در تعیین فاعل فعل «کادوا» که ضمیر متصل «و ان کادوا لیفتنونک» از آن حاکی است، دقت کنیم ظاهر آیه نشان می دهد که مقصود از ضمیر «کادوا» همان مشرکان است و فاعل «لیفتنونک» نیز از آن حاکی می باشد، و روی هم رفته مفاد آیه این است: مشرکان نزدیک

شدند که او را بفرینند، و در این آیه سخنی از نزدیک شدن پیامبر (ص) به میان نیامده است. ۳- آیه «ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً» از دو جمله که یکی شرط (ثبتناک) و دیگری جزا (لقد کدت ترکن) تشکیل یافته است و لفظ «لولا» در زبان عرب، معادل «اگر نبود» (یا اگر نه این بود) در زبان فارسی است در این صورت مفاد آیه این است اگر نه این بود که تو را ثابت قدم نگه داشتیم، نزدیک بود که به آنها متمایل شوی، ولی تثبیت الهی مانع از تحقق نزدیکی شد، نه تنها میل و انعطافی از تو سر نزد، بلکه به آن هم نزدیک نشدی. ۴- این تثبیت الهی، جز تثبیت در مرحله فکر و اندیشه، آنگاه در مرحله عمل و رفتار چیزی نیست؛ یعنی لطف الهی آنچنان شامل حال او گردید که قرب به مشرکان و سازش با آنها درباره پرستش بتان آنها، نه در ذهن و اندیشه او جوانه زد و نه در خارج جامه عمل پوشید. و تثبیت به این معنی جز عصمت و «تسدید» پیامبران به وسیله روح القدس و غیره چیز دیگری نیست. ۵- باید توجه داشت که این تثبیت به یک مورد و دو مورد اختصاص ندارد، بلکه پیوسته شامل حال او می‌باشد زیرا همان جهت که سبب شد خدا به پیامبر در این مورد خاص، استقامت قدم و استواری گام بخشد، در دیگر موارد نیز وجود دارد، و جهتی ندارد که در یک مورد او را تثبیت کند و در مراحل دیگر او را به خود واگذارد. ۶- تثبیت الهی آنچنان نیست که عنان اختیار و آزادی را از کف برآید و دیگر، پیامبر تثبیت شده نتواند بر خلاف آن کاری صورت ندهد بلکه با این وضع می‌تواند یکی از دو طرف کار را برگزیند برای بیان این جهت در آیه سوم می‌فرماید: «اذا لا ذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیراً» (در این موقع دو برابر عذاب (مشرکان) را در زندگی این جهان و جهان دیگر به تو می‌چشانیم، آنگاه در برابر ما یآوری پیدا نمی‌کردی). با توجه به این نکات روشن شد که نه تنها مفاد آیه در کام «عدلیه» که عصمت را حالت لازم در پیامبران می‌دانند، تلخ نیست، بلکه بسیار شیرین و نوید بخش است و آن این است که: خداوند پیامبر خود را به خود او واگذار نمی‌کند و در لغزشها و سراسیمگی‌ها به او تثبیت و استواری می‌بخشد و او را از قرب و نزدیک شدن به گناه (تا چه رسد به خود آن) باز می‌دارد. و در حقیقت، جمله «ولولا- ان ثبتناک لقد کدت ترکن» بسان «ولولا- فضل الله علیک و رحمته لهمت طائفه ان یضلوک» (نساء/ ۱۱۳) است جز این که آیه مورد بحث مربوط به تثبیت در برابر گناه و آیه دوم مربوط به صیانت پیامبر از لغزشهای سهوی و غیر عمدی است و با صرف نظر از این تفاوت شیوه بیان و نحوه دلالت در همه یکسان است و هم اکنون در بحث بعد که پیرامون پیراستگی پیامبر از خطا است گفتگو می‌کنیم، و پیرامون آیه توضیح کافی خواهیم داد.

پیراستگی پیامبر از خطا و اشتباه

مصونیت پیامبر از خطا و اشتباه در امور زندگی و جریانهای عادی از جمله مسائلی است که در علم کلام پیرامون آن بحث و گفتگو شده و اقوال فراوانی درباره آن به چشم می‌خورد، در این مورد، خرد برای حفظ «اعتماد مردم» به گفتار و رفتار پیامبر (ص) مصونیت را یک حالت لازم و شرط حتمی تلقی می‌کند: خطا و اشتباه در غیر تبلیغ دین به دو صورت متصور است: الف - خطا در انجام وظیفه مذهبی اعم از فردی مانند اشتباه در رکعات نماز و یا اجتماعی مانند کشتن فرد بی گناه. ب - اشتباه در امور روزانه زندگی. مسأله جلب اعتماد مردم که عامل مهم در پیشرفت مقاصد پیامبران است ایجاب می‌کند که پیامبران در قسمت عمل به وظائف مذهبی اعم از فردی و اجتماعی مصون از اشتباه باشند، زیرا اشتباه در این قسمت کم کم سبب می‌شود که مردم در تعالیم و گفته‌های آنان به دیده شک و تردید بنگرند و با خود چنین بیندیشند: «وقتی پیامبر در عمل به وظائف، اشتباه و خطا می‌کند، از کجا معلوم که در بیان تعالیم دچار اشتباه نشود؟». این اندیشه ایجاب می‌کند که پیامبران در کارهای عادی و جریانهای روزمره نیز از اشتباه و خطا مصون باشند، زیرا اشتباه در این مورد از اعتماد مردم می‌کاهد و سبب می‌شود که مردم به تعالیم او از دیده دیگری بنگرند. اشتباه نشود! ما نمی‌گوئیم اشتباه در امور زندگی ملازم با اشتباه در بیان وظائف و تعالیم است زیرا چه بسا ممکن است مردی از جانب خدا در قسمت دوم مصونیت داشته باشد ولی در امور عادی دچار خطا و لغزش گردد و تفکیک میان این دو کاملاً صحیح

و پابرجاست. این تفکیک برای دانشمندان کاملاً امکان‌پذیر است، ولی روی سخن در اینجا با افراد دیگر است که نمی‌توانند به این نوع از مسائل با دیده تفکیک بنگرند، بلکه همه را به یک چوب می‌رانند و وجود شک و تردید یا خطا و خلاف در زندگی روزمره خود، موجب جوانه زدن شک در دیگر امور مربوط به پیامبر می‌شود. خداوند برای پیشرفت مقاصد بعثت، باید پیامبران را با مصونیت و پیراستگی کامل مجهز سازد، تا از این جهت اعتماد صددرصد مردم را به آموزگاران وحی جلب نماید و در نتیجه هدف مقصد بعثت که تربیت و گرایش مردم است جامعه عمل پیوشد. لذا امام ششم در روایتی می‌فرماید: «روح القدس تحمل النبوه و روح القدس لاینام ولا یغفل ولا یلهو ولا یسهو: روح القدس حامل نبوت است، او نمی‌خوابد و غفلت نمی‌کند و از او اشتباهی رخ نمی‌دهد» [۱]. تا اینجا با داوری خرد در مسأله تجویز خطا و سهو بر پیامبران آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با منطق قرآن در این مورد نیز آشنا شویم، طبعاً منطق هر دو یکسان بوده و کوچک‌ترین اختلافی میان آن دو نخواهد بود.

قرآن و خطا و سهو پیامبران

از آیه زیر می‌توان مصونیت پیامبر الهی را از اشتباه و سهو استفاده کرد: «ولولا- فضل الله علیک و رحمته لهتم طائفه منهم ان یضلوك و ما یضلون الا انفسهم و ما یضرونک من شیء و انزل الله علیک الکتاب و الحکمه و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً» (نساء / ۱۱۳). «اگر کرم و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم می‌گرفتند که تو را گمراه کنند، و آنان جز خویش کسی را گمراه نمی‌سازند (و در پرتو همین رحمت) هرگز ضرری به تو نمی‌رسانند، خدا آنچه را که تو نمی‌دانی به تو آموخت و کرم خدا در حق تو بزرگ است». مفسران در شأن نزول آیه، جریانهای مختلفی یاد کرده‌اند که نقل آنها مایه گسترده‌گی سخن است؛ در اینجا ما یکی را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم: زره فردی از صحابه پیامبر به سرقت رفت صاحب آن به یک نفر از طائفه «بنی ابیرق» ظنین شد، سارق وقتی متوجه خطر شد، زره را به خانه یک نفر یهودی انداخت، و از قبیله خود خواست که نزد پیامبر بر پاکی او گواهی دهند و وجود زره را در خانه یهودی گواه بر برائت او گیرند، در این شرایط «سارق» تبرئه شد و یهودی متهم گردید، خدا پیامبر خود را از جریان آگاه ساخت و آیه یاد شده به ضمیمه آیه‌ای که یادآور می‌شویم، فرود آمد. خواه این شأن نزول صحیح باشد یا نباشد، بالأخره از مجموع شأن نزول‌هایی که در این مورد نقل شده است، استفاده می‌شود که پیامبر در آستانه داوری بر خلاف واقع (از روی خطا) قرار گرفته بود، و گروهی با صحنه سازی می‌خواستند پیامبر را فریب داده و ظواهر قضیه را به رخ پیامبر بکشند تا وی بر خلاف حق حکم نماید، ولی خداوند او را از خطا و اشتباه حفظ و صیانت نمود و آن این که پرده از چهره حقیقت برداشته و چیزی را که او نمی‌دانست به او آموخت و کرم خدا نسبت به پیامبر بزرگ است؛ اکنون باید ببینیم چگونه آیات مورد بحث بر مصونیت پیامبر (ص) از خطا گواهی می‌دهد. در آیه مورد بحث سه جمله باید مورد توجه قرار گیرد: الف: «و انزل الله علیک الکتاب و الحکمه». ب: «و علمک ما لم تکن تعلم». ج: «و کان فضل الله علیک عظیماً». جمله نخست ناظر به مبانی داوری اوست و آن کتاب و سنت (حکمت) می‌باشد. آگاهی از این دو منبع وسیع تشریح، مایه مصونیت در احکام کلی الهی می‌گردد و در نتیجه پیامبر در تبیین احکام خدا هرگز دچار اشتباه و لغزش نمی‌گردد زیرا آنچه بشر تا روز رستاخیز به آن نیاز دارد در این دو منبع وارد شده است ولی روشن است که علم به قوانین کلی، مایه مصونیت از اشتباه در موضوعات، و جزئیات، و به اصطلاح در تطبیق آن کلیات بر موارد خود، نمی‌گردد بلکه برای مصونیت از اشتباه، به چیز دیگری نیاز دارد. در همان مورد شأن نزولی که پیامبر در آستانه داوری بر خلاف واقع قرار گرفته بود، و خداوند او را از لغزش حفظ کرد، او از تمام احکام کلی الهی آگاه بود - مع الوصف - علم به کلیات، موجب مصونیت او نگردید بلکه این علم به ضمیمه امر دیگر، به او مصونیت داد و این امر دوم همان است که در جمله دوم وارد شده است آنجا که می‌فرماید: «و علمک ما لم تکن تعلم: چیزی را که نمی‌دانستی به تو آموخت» این کدام علم است که پیامبر نمی‌دانست و خدا! به او آموخت؟ آیا علم به احکام کلی الهی است که در کتاب و سنت

آمده است، یا مقصود علم به واقعیات و خصوصیات وقایع و جریانها است؟ شکی نیست که احتمال نخست کاملاً بی‌اساس است زیرا علم به کلیات احکام کلی در جمله پیشین به روشنی بیان گردید، دیگر نیازی به تکرار و تأکید نیست و هیچ کس احتمال نمی‌دهد که پیامبر الهی، از احکام شریعت خود بی‌اطلاع باشد، تا زمینه تأکید فراهم گردد. مقصود از این جمله همان احتمال دوم است یعنی پرده از چهره واقعیات برداشت و او را در جریان توطئه برلغزاندن پیامبر، و وارد آوردن تهمت بر یک بی‌گناه قرار داد و این همان است که در آیه دیگری که در این رابطه نازل گردیده با جمله «بما اریک الله» بیان گردیده است چنانکه می‌فرماید: «انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله ولا تکن للنخائین خصیماً» در این آیه برای داوری پیامبر (ص)، دو اصل بیان گردیده است: ۱- «انزلنا الیک الكتاب: کتاب را بر تو فرو فرستادیم». ۲- «بما اریک الله: به سبب آنچه که به تو ارائه نموده است». و «با» در کلمه «بما» به معنای «سببیت» است یعنی: خداوند کتاب را برای تو فرستاد تا در سایه آن به ضمیمه آنچه که از حقائق برای تو ارائه کرده است، داوری نمائی و هرگز نلغزی. بنابراین، پیامبر گرامی گذشته از علم به کتاب و سنت، با علم و آگاهی خاصی مجهز است که از آن در دو آیه قبل گاهی با جمله «و عملک ما لم تکن تعلم» تعبیر آورده است. و گاهی آن را با جمله «بما اریک الله» بیان کرده است. برای این که تصور نشود که این نوع مصونیت، مخصوص به یک مورد یا در خصوص داوری است و باب اشتباه به روی پیامبر (ص) در موارد دیگر باز است، خداوند در آیه مورد بحث جمله سوم را می‌آورد و می‌فرماید: «کان فضل الله علیک عظیماً: کرم خدا بر تو بسیار بزرگ است». جایی که خداوند چیزی را بزرگ بشمارد، باید حساب آن را از چیزی که ما بزرگ می‌نمائیم، جدا کرد، فضل و کرم بزرگ نشانه آن است که پیامبر گرامی در مسیر زندگی در قضاوتها و داوریها، در معاشرتها و برخوردها از خطا و لغزش مصون می‌باشد. خلاصه: به خاطر مصلحتی که در امر رسالت نهفته است و برای این که پیامبر اسوه و الگو و سرمشق امت است، باید در مسیر زندگی به گونه‌ای باشد که امت درباره او احتمال اشتباه و خطا ندهد تا در مسأله اطاعت از رفتار و گفتار او، دچار سرگردانی و دو دلی نباشد.

دلایل مخالفان

اشاره

مخالفان عصمت پیامبر اسلام در مرحله خلاف و گناه و یا مصونیت او از خطا و لغزش با یک رشته آیات و احادیثی استدلال کرده‌اند، و از این طریق اذهان ساده لوحان را نسبت به اصل عصمت مشوش ساخته‌اند، برای تکمیل مطلب باید مجموع دلایل آنان مورد بحث و بررسی قرار گیرد. نخست آیات را وارد بحث می‌کنیم آنگاه به توضیح پاره‌ای از روایات می‌پردازیم.

اگر از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی...

خدا پیامبر را با یک رشته «قضایای شرطیه» مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی ولا نصیر» (بقره ۱۲۰/۱) «اگر از هوی و هوسهای آنان (اهل کتاب) پس از آنکه آگاه شدی پیروی کنی، از جانب خدا برای تو، حامی و یاور نیست». در همین سوره در آیه ۱۴۵ همین مضمون نیز وارد شده جز این که در آخر آیه به جای «مالک من الله»... جمله «انک اذا لمن الظالمین» آمده است و در سوره رعد آیه ۳۷ آیه نخست بدون کم و زیاد وارد شده جز این که به جای «ولا نصیراً» کلمه «ولا واق» آمده است. این آیات و مشابه آنها که هم اکنون یادآور می‌شویم، کوچک‌ترین گواه بر نفی عصمت نیست زیرا: این آیات به صورت قضیه شرطیه وارد شده و یک چنین قضایایی هرگز گواه بر تحقق شرط (پیروی از هوی و هوسها) نیست، بلکه با پیراستگی کامل شخص نیز سازگار است. این گونه گزارشها به صورت قضایای شرطیه گواه بر آن نیست که

روزی طرفین آن محقق می‌گردد؛ خداوند به پیامبر خود می‌گوید: «ولئن شئنا لتذهبنَّ بالَّذی اوحینا الیک ثم لا تجدلک به علینا و کیلاً» (اسراء/ ۸۶) «اگر بخواهیم آنچه را که بر تو وحی کردیم از تو می‌گیریم و هرگز مدافعی بر خود پیدا نمی‌کنی». در حالی که خدا از تعلق مشیت وی بر گرفتن وحی از پیامبر به صورت قضیه شرطیه سخن می‌گوید، همگی می‌دانیم که چنین مشیتی هرگز انجام نخواهد گرفت. بلکه خدا به وسیله پیامبر (ص) خود، شریعت خویش را تکمیل خواهد نمود. این گونه آیات که خدا پیامبر خود را به صورت قضیه شرطیه تهدید و توبیخ می‌کند، بیش از آن است که در این منعکس گردد فقط دو آیه دیگر را متذکر می‌شویم آنگاه به بیان نکته این گونه خبرها می‌پردازیم. «ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین» (زمر/ ۶۵). «بر تو و بر کسانی که پیش از تو بودند وحی کردیم که اگر شرک بورزی عملهای نیک تو حبط و بی‌اثر می‌گردد و از زیانکاران می‌باشی». «ولو تقول علینا بعض الاقویل لا- خذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین» (حافه/ ۴۴-۴۷). «اگر او سخن دروغی را به ما نسبت دهد وی را با قدرت می‌گیریم، و رگ حیات او را قطع می‌کنیم، و کسی از شما مانع از این کار نمی‌شود». همه این اخبار و گزارشها که به صورت «اگر» وارد شده دلیل بر تحقق طرفین نمی‌گردد تا با مسأله عصمت منافاتی داشته باشد. تنها سؤالی که در اینجا باقی است این است که هدف از طرح این گونه احکام شرطی که هیچ‌گاه عملی نمی‌گردد چه بوده است در این جا می‌توان از میان نکات متنوع به دو نکته اشاره کرد: ۱- این قضایا ناظر به طبیعت انسانی پیامبران است که صدور گناه و خلاف را از آنان کاملاً ممکن می‌سازد، پیامبر طبیعت مافوق انسانی و بشری ندارند که بر عصیان و گناه قادر و توانا نباشند بلکه از آن نظر که انسانند، بسان افراد دیگر در معرض لغزشها و توبیخها می‌باشند و اگر مشمول عنایت الهی (عصمت) نشوند، تحقق گناه از آنها کاملاً مترقب خواهد بود؛ این تنها عنایت ربانی است که با افاضه عصمت، صدور گناه رابه صورت «محال عادی» در می‌آورد و بر آنها قداست و طهارت می‌بخشد. این بخش از آیات ناظر به جنبه‌های بشری آنان می‌باشد و در این قلمرو، عصمت و مصونیتی مطرح نیست و اگر پیامبران مصون و پیراسته‌اند به خاطر نیم دیگر از شخصیت آنها است که آنان را به صورت موجودی الهی در می‌آورد که هرگز از در مخالفت وارد نمی‌شوند. ۲- این آیات همگی جنبه «تربیتی» دارد و هدف تعلیم دیگران است در قالب خطاب به پیامبر گرامی، و این نوع خطابهای حاد و تند نه تنها تعصب جاهلی و عناد و نادان را تحریک نمی‌کند بلکه او را به پذیرش این تعالیم تحریک و تشویق می‌نماید و با خود چنین می‌اندیشد جایی که پیامبر با آن عظمت در صورت صدور خلاف و گناه به توبیخ و کیفر محکوم می‌شود، تکلیف من جاهل روشن است. یکی از راههای تربیت صحیح تفهیم حقیقت در ضمن گفتگو درباره دیگران است و در این مورد در زبان عرب می‌گویند: «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» و در زبان فارسی می‌گویند: «به در می‌گویم تا دیوار بشنود!». کسانی این نوع خطابها را دستاویز اندیشه‌های کج خود قرار می‌دهند با الفبای قرآن آشنا نمی‌باشند و از اصول تربیت صحیح ناآگاه هستند و با توجه به این اصل، هر نوع تصور نادرست، پیرامون عصمت حضرت رسول کاملاً برطرف می‌گردد. با توجه به این اصل، هدف بسیاری از آیات که دستاویز برای نافیان عصمت شده است روشن می‌گردد و برای تکمیل مطلب بخشی از این آیات را می‌آوریم: ۱- مسلمانان مدتی به سوی بیت المقدس نماز می‌گزارند سپس روی مصالحی دستور آمد که به سوی کعبه نماز گزارند، در این موقع مسأله تغییر قبله جنجالی میان یهود و منافقان بر پا کرد که آیات قرآن و احادیث از آن حاکی است. قرآن با قاطعیت هر چه تمامتر بر ایرادهای نا آگاهان از علل تشریح پاسخ می‌گوید آنگاه رو به پیامبر می‌کند و می‌فرماید: «الحق من ربک فلا تکوین من الممترین (بقره/ ۱۴۷): حق، از برای پروردگار تو است؛ پس هیچ شکمی به دل راه مده!». قرآن مسأله الوهیت مسیح را ابطال می‌کند و تولد او را از مریم با کره، بسان آفرینش آدم از خاک می‌داند که هیچ کدام گواه بر «فرزند بودن» آنها نسبت به خدا نیست آنگاه رو به پیامبر می‌کند و می‌فرماید: «الحق من ربک فلا تکن من الممترین (آل عمران/ ۶۰) فرمان و سخن خدا حق است، هرگز در این مورد شک و تردید به خود راه مده!». پیامبر که جهان غیب برای او به صورت شهود در آمده و فرشته وحی را دیده و سخن او را شنیده و آیات خدا را در شب معراج مشاهده

کرده، هرگز شک و تردید به خود راه نمی‌دهد، هدف تذکر دیگران است که هرگز فریب سخنان پوچ دیگران را نخورند و خود را در آتش شک نسوزانند. ۲- خداوند در مسأله قضاوت درباره فردی که تفصیل آن در دلائل عصمت پیامبر از خطا و لغزش گذشت پیامبر خود را چنین خطاب می‌کند: «ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم ان الله لا یحب من کان خوانا اثیماً» (نساء/ ۱۰۵ - ۱۰۷). «از آنها که به خود خیانت کرده‌اند دفاع مکن، خداوند افراد خیانت پیشه و گنهکار را دوست نمی‌دارد». «انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله ولا تکن للکائنین خصیماً» «کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا میان مردم به آنچه که پروردگارت ارائه کرده داوری کنی، هرگز حامی افراد خائن مباش!» این نوع خطابها به خاطر هدایت گروهی است که رک گوئی را تحمل نمی‌کنند و زبان حال آنان این است که انتقاد خوب است اما از دیگران! از این جهت بهترین راه سخن گفتن با این طائفه، سخن گفتن طی «حدیث دیگران» است حدیث دیگران هر چه هم تلخ و زهرآگین باشد چون درباره دیگران است واکنش حاد و تندی نخواهد داشت. پیامبر در مسأله زره مسروقه، ناچار بود که طبق ظواهر داوری کند و هرگز نه از خائنی دفاع کرد و نه طرفدار خائنی بود، این ضوابط قضائی است که گاهی با واقع تطبیق نمی‌کند و در نتیجه حق پایمال می‌گردد لذا خداوند فوراً پیامبر را در جریان واقع قرار داد «بما اریک الله» و خطایی از او سر نزد! ولی خداوند برای سرکوبی گروهی که عالمانه به سود خائنی گواه داده بودند به پیامبر خود خطاب می‌کند تا آنان حساب خود را دانسته باشند. ۳- خداوند در سوره اسراء فرمانهای حکیمانه‌ای دارد که ما از آنها به عنوان «منشور جاوید» یاد کردیم و این فرمانها با مضمون واحدی آغاز و پایان یافته است. آنجا که می‌فرماید: «لا تجعل مع الله الها آخر فتتعهد مذموماً مخذولاً (اسراء/ ۲۲): با خدا، خدای دیگری قرار مده که مذموم و یاور می‌شوی». و در پایان «منشور» می‌فرماید: «ولا تجعل مع الله الها اخر فتلقى فی جهنم ملوماً مدحوراً (اسراء/ ۳۹): با خدا، خدای دیگری فراز مده که سرزنش و رانده شده در جهنم می‌افتی». تحلیل این نوع خطابها و دستورها در همگی یکی است و همگی ناظر به یکی و یا دو جهت است: ۱- صدور هر نوع خلاف و گناه از فرد معصوم از آن نظر که انسان است کاملاً ممکن و مترقب می‌باشد و این نوع خطاب ناظر به این ویژگی است نه از آن نظر که او معصوم و پیراسته از گناه می‌باشد. ۲- مورد خطاب در ظاهر، پیامبر است ولی مخاطب واقعی امت او است و این نوع سخن گفتن در میان تمام ملل جهان رائج است. با توجه به این دو بیان و با توجه به این که قسمتی از این آیات در این صفحات منعکس شده، نیاز به نقل آیات دیگر نیست.

هدف از طلب مغفرت‌ها چیست؟

قرآن در مواردی به پیامبر دستور می‌دهد که از خدا طلب مغفرت نماید، و در برخی از موارد کلمه «ذنب» را نیز بر آن اضافه می‌کند مثلاً در سوره نساء آیه ۱۰۶ می‌فرماید: «و استغفر الله ان الله کان غفوراً رحیماً: از خدا مغفرت بخواه، خدا بخشاینده و رحیم است». و در سوره غافر آیه ۵۵ می‌فرماید: «استغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعشی والابکار: برای گناهت طلب مغفرت نما، و خدا را عصر گاهان و صبح گاهان باثنای او، تنزیه کن». و در سوره محمد (ص) فرمان می‌دهد که هم بر خود و هم افراد با ایمان طلب آمرزش کند آنجا که می‌فرماید: «فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات و الله یعلم متقلبکم و متوکیکم». «بدان خدایی جز او نیست و بر گناهت و افراد با ایمان از مرد و زن طلب مغفرت بنما خدا از کارها و حرکات و سکانات شما آگاه است». اکنون سؤال می‌شود چگونه دستور طلب مغفرت با عصمت پیامبر اکرم وفق می‌دهد؟ پاسخ: آگاهی از مفاد این آیات با شناخت مسؤولیتهای پیامبران و این که شخصیتهای بزرگ، مسؤولیتهای خطیرتری دارند، و از این جهت چه بسا ممکن است عملی از نظر خرد، در محیطی جرم و گناه شمرده شود، در حالی که همان عمل نسبت به محیط دیگر دارای چنین حالتی نباشد، کاملاً امکان‌پذیر است - و برای توضیح یادآور می‌شویم: دستورهایی الهی در واجبات و محرمات منحصر نمی‌شود، بلکه در کنار واجبات، مستحبات و در کنار محرمات، مکروهات نیز وجود دارد، واجب شرعی چیزی است که باید انجام شود و ترک آن موجب مؤاخذة و استحقاق

عقاب دارد و حرام شرعی چیزی است که باید ترک شود و انجام آن موجب عذاب است. اما مستحبات و مکروهات در عین اینکه ترک، انجام آن، کيفر و موأخذهای همراه ندارد، ولی گاهی شرایط به گونه‌ای می‌شود که عقل و خرد آن را فرض و لازم می‌شمارد. البته این سخن نه به این معنی است که مستحب، واجب و یا مکروه، حرام شرعی می‌گردند - زیرا حدود و احکام الهی هیچ گاه تغییر نمی‌پذیرند - بلکه هدف این است که عقل و خرد، با توجه به آن شرایط، انجام مندوب و ترک مکروه را لازم و ضروری تلقی می‌کند، و آن را در نزد خود یک نوع واجب قلمداد می‌نماید و اگر شخصی در آن شرایط به ندای خرد گوش ندهد، در اصطلاح شرع «تارک اولی» و در نزد خرد، مذنب و گنهکار شمرده می‌شود؛ درست است که انجام مستحبات و ترک مکروهات، مایه جمال و آرایش رفتار و کردار است، و مخالفت با آنها پی‌آمدهی دربر ندارد، ولی گاهی خرد با توجه به یک رشته شرایط از قبیل علم و آگاهی بیشتر به مقام آمر و فرمانده، و داشتن مسؤولیتهای خطیرتر، عمل به آنها را بسان عمل به فرائض و ترک محرمات، لازم می‌شمارد و در صورت مخالفت، خود را ملزم به اظهار پوزش و طلب غفران می‌داند. برای روشن شدن این حقیقت (که چه بسا رفتاری در محیط و شرایطی خاص، کار خوب و یا لااقل بی‌عیب تلقی می‌گردد ولی همان کار در شرایط دیگری عیب و مذموم شمرده می‌شود) دو مثال می‌آوریم: ۱- زندگی یک انسان بیابانی را در نظر بگیرید که از آداب معاشرت فقط یک سری آداب بسیط و ضروری را می‌داند، چنین افرادی به حکم دور بودن از تمدن و سواد اعظم، از آداب و رسوم انسانی دور می‌باشند و به خاطر همین دوری از تمدن نمی‌توان انتظار داشت که آداب و رسوم انسانی را کاملاً رعایت کند در حالی که از یک انسان شهرنشین، و بزرگ شده در سواد اعظم انتظار دیگری است اگر او در رفتار و کردار خود، ظرافت‌های اخلاقی را رعایت نکند، کاملاً تویخ می‌شود و مورد نکوهش قرار می‌گیرد. در میان شهرنشینان، انتظار از یک فرد درس خوانده و تحصیل کرده، غیر از انتظار از افرادی عادی و معمولی است همچنانکه انتظار از ساکنان بخشها و شهرها غیر از انتظار از ساکنان مراکز استانها است. بنابراین کارهایی که افراد عادی انجام می‌دهند، اگر یک فرد فوق‌العاده آن را انجام داد، قبیح و زشت شمرده می‌شود - ولذا - در محیطهای نظامی، یک لحظه تأخیر، یک سخن خشن، یک حرکت نابجا، یک نگاه نامحسوس به چپ و راست، ذنب و گناه شمرده می‌شود و انضباط نظامی ایجاب می‌کند که فرد با تمام این ظرائف و دقائق آشنا گردد و به آنها عمل کند. بنابراین هر چه مقام بزرگتر، و مسؤولیتهای بیشتر باشد، تکالیف افزایش یافته و الزامات بیشتر می‌شود. ۲- حال عاشق دل‌بسته‌ای را در نظر بگیرید که با تمام ذرات وجود خود وابسته به معشوق است ولی غفلت او در مورد علاقه هر چه کم باشد - حتی اگر در آن لحظه به کارهای ضروری خود برسد - جرم و گناه شمرده می‌شود، زیرا ارزش عشق، به استمرار توجه، بسستگی دارد و غفلت از او و توجه به غیر، از ارزش آن می‌کاهد و اگر چنین کرد، برای جبران، باید راه توبه را در پیش گیرد. بنابراین اشتغال به کارهای ضروری از خوردن و آشامیدن، هر چند، ذاتاً مطلوب و بدون اشکال است، ولی آنگاه که موجب انقطاع از معشوق و اشتغال به غیر او می‌شود، در قاموس عشق ذنب و گناه است! و لذا افراد عاشق و یا مصیبت زده از اکل و شرب، اعراض نموده و به مقدار بس ضروری که حافظ رمق آنان است اکتفا می‌کنند. با توجه به این مثالها می‌توان هدف از «استغفارها» را به دست آورد، و مصداق «ذنب» را که به معنای گناه است، تحدید کرد. پیامبر گرامی به حکم آیات عصمت، از هر نوع مخالفت با قوانین الهی مصون و محفوظ می‌باشد، و هرگز واجبی را ترک نمی‌کند و یا حرامی را مرتکب نمی‌شود ولی وظائف عرفانی و اخلاقی او در دو مطلب (عمل به واجبات و ترک محرمات) خلاصه نمی‌گردد و مقتضای عرفان و معرفت او نسبت به مقام ربوبی ایجاب می‌کند که در وجود او لحظه‌ای انقطاع رخ ندهد و شایسته‌تر را بر شایسته مقدم بدارد، و آداب و شؤون مقام ربوبی را به نحو اکمل رعایت کند، هر گاه او به مقتضای عنصر بشری در موردی موفق به رعایت این وظایف عرفانی نشد و شایسته را بر شایسته‌تر، مقدم داشت و لحظه‌ای به غیر مقام ربوبی پرداخت و در او نوعی انقطاع رخ داد، یک چنین اعمالی در این شرایط در منطق عرفان جرم و گناهی محسوب می‌شود که استغفار و انابه لازم دارد، هر چند در منطق شرع و با توجه به موازین کتاب و سنت، جرم و گناه نیست. هر گاه شأن نزول برخی از این آیات و یا قرائنی که در

اطراف آنها وجود دارد، مورد دقت قرار گیرد، روشن می‌گردد که استغفار به خاطر یکی از این امور بوده که عرفان و معرفت فوق‌العاده نبوی ایجاب می‌کرد که او کار را به صورت دیگری انجام دهد. این همان است که در اصطلاح مفسران به آن «ترك اولی» می‌گویند. اگر پیامبر گرامی در این آیات، به طلب مغفرت مأمور گردید، و یا پیامبران دیگر شخصا به طلب مغفرت برخاسته و نوح و ابراهیم و موسی همگی گویندگان کلمه «اغفر» شدند همگی به همین معنی هستند مثلاً: حضرت نوح می‌گوید: «رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمناً» (نوح ۲۸): پرورگارا من و والدینم و آن کسی را که وارد خانه‌ام می‌شود بیامرزد. حضرت ابراهیم می‌گوید: «ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب» (ابراهیم ۴۱): بارالها! من و والدینم و مومنان را، روزی که حساب برپا می‌شود، بیامرزد. حضرت موسی می‌گوید: «خدایا من و برادرم را ببخش و ما را در رحمت خود وارد ساز». پیامبر گرامی می‌فرماید: «سمعنا و اطعنا غفرا نك ربنا و الیک المصیر: شنیدیم و اطاعت نمودم، خدایا خواهان مغفرت تو هستیم و به سوی توست بازگشت». تمام این مغفرت‌ها، ناظر به جهتی است که بیان گردید، و هر انسانی هر چه هم از نظر کار و کوشش و سعی و تلاش برای کسب رضایت خدا در درجه استوار و بس ستوده‌ای باشد وقتی عمل و کار خود را با آن مقام می‌سنجد، کار خود را شایسته مقام ربوبی ندانسته و به قصور خود اعتراف می‌نماید و پیوسته می‌گوید: «ما عبدناک حق معرفتک». مسلم در صحیح خود از فردی به نام مزنی نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفرالله فی الیوم ماء مرة [۲] پرده‌هایی بر قلب من هجوم می‌آورد، و من هر روز صد مرتبه استغفار می‌کنم». مفسران حدیث در توضیح آن لطائفی را یاد کرده‌اند که به حق ظریف و زیبا است. [۳]. باز پیامبر طبق نقل مسلم در صحیح خود فرمود: «یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الی الله ماء مرة» ای مردم به سوی خدا باز گردید، و من هر روز صد مرتبه توبه می‌کنم. ما در گذشته در کتاب پرسشها و پاسخها این مطلب را به نوعی مطرح کرده و از آن پاسخ داده‌ایم برای تکمیل مطلب آن را به گونه‌ای در این جا می‌آوریم. آیا استغفار با معصوم بودن منافات دارد؟ با اینکه می‌دانیم پیامبر و امامان (ع) معصوم از گناه هستند و هیچ‌گاه از آنها گناه صادر نمی‌شود، در عین حال در برخی از دعاهایی که از آن بزرگواران رسیده است، دیده می‌شود که آنان در ظاهر اقرار به گناه خود کرده و از پیشگاه پروردگار، خواستار آمرزش گناهان خویش شده‌اند. مثلاً در دعای معروف «کمیل» علی (ع) به پیشگاه خدا عرض می‌کند: «اللهم اغفر لی الذنوب الی تهتک العصم... اللهم اغفر لی الذنوب الی تحبس الدعاء... اللهم اغفر لی کل ذنب ادبته و کل خطیئة اخطاها». «بار خدایا آن گناهان مرا که رابطه‌ام را از تو قطع می‌کند ببخش بارالها هر گناه و خطائی که از من سر زده همه را بیامرزد!...» آیا منظور آنها از این تعبیرات، تنها مردم بوده که طرز مکالمه با خدا و طریق طلب آمرزش را یاد بگیرند، و یا آنکه حقیقت دیگری در این نوع تعبیرات نهفته است؟ پاسخ: دانشمندان اسلامی از دیر زمانی به این ایراد، توجه داشت و پاسخهای گوناگون به آن گفته‌اند که شاید روح همه آنها یک چیز باشد، و آن این است که گناه و معصیت، در اینگونه موارد، همه جنبه نسبی دارد، نه این که از قبیل گناهان مطلق و معمولی باشد. توضیح اینکه: در تمام امور اجتماعی، اخلاقی، علمی، تربیتی و دینی انتظاراتی که از افراد مختلف می‌رود همه یکسان نیست. ما از میان صدها مثالی که ممکن است برای روشن شدن این مطلب آورد، تنها به نمونه زیر اکتفا می‌نمائیم: هنگامی که عده‌ای برای انجام یک خدمت اجتماعی پیشقدم می‌شوند، و تصمیم می‌گیرند مثلاً یک بیمارستان برای مستمندان بسازند، اگر یک کارگر و فرد معمولی که در آمدش برای مخارج خودش کافی نیست، مبلغ مختصری به این کار کمک کند، بسیار شایان تقدیر است، اما اگر همین مبلغ را یک فرد بسیار ثروتمند و پولدار بدهد، نه تنها شایان تقدیر نیست، بلکه یک نوع نفرت و ناراحتی و انزجار نیز ایجاد می‌کند. یعنی: همان چیزی که نسبت به یک فرد، خدمت قابل تحسینی محسوب می‌شد، از یک فرد دیگر، کارناپسندی شمرده می‌شود با آنکه از نظر قانونی چنین شخصی به هیچ وجه مرتکب حرام و خلافی نشده است. دلیل این موضوع، همان طوری که در بالا- تذکر داده شد، این است که انتظاراتی که از هر کس می‌رود، بسته به امکانات او است یعنی: عقل او، دانش او، ایمان او، و بالا-خره قدرت و توانائی او است. ای بسا کاری که انجام آن از یکنفر، عین ادب، خدمت، محبت و عبادت،

شمرده می‌شود، اما از فرد دیگری عین بی ادبی، خیانت، خلاف صمیمیت، و کوتاهی در بندگی و اطاعت محسوب می‌گردد. اکنون با توجه به این حقیقت، موقعیت پیامبران و امامان را در نظر بگیریم و اعمال آنها را با آن موقعیت فوق‌العاده عظیم مقایسه نماییم. آنها مستقیماً با مبدأ جهان هستی مربوط می‌باشند و شعاع علم و دانش بی‌پایان، بر دل‌های آنها می‌تابد، حقایق بسیاری بر آنها آشکار است که از دگران مخفی است، علم و ایمان و تقوای آنها در عالیترین درجه قرار دارد، خلاصه آنها به اندازه‌ای به خدا نزدیکند که یک لحظه سلب توجه از خداوند برای آنها لغزش محسوب می‌شود. بنابراین جای تعجب نیست که افعالی که برای دیگران مباح یا مکروه شمرده می‌شود، برای آنها «گناه» نامیده شود. گناهایی که در آیات و سخنان پیشوایان بزرگ دینی، به آنها نسبت داده شده، و یا خود در مقام طلب آموزش از آنها بر آمده‌اند، همه از این قبیل است یعنی: مقام و موقعیت معنوی آنها، علم و دانش و ایمان آنها، آن قدر برجسته است که یک غفلت جزئی، در یک کار ساده معمولی که باید توجه خاص و همیشگی به خداوند داشته باشند «گناه» شمرده شده است و جمله معروف «حسنات الابرار سیئات المقربین» [۴] نیز ناظر به همین حقیقت است. فیلسوف عالی قدر شیعه، خواجه نصیرالدین طوسی نیز در یکی از کتابهای خود پاسخ فوق را این طور توضیح می‌دهد: «هرگاه کسی مرتکب کار حرامی شود، و یا امر واجبی را ترک کند، معصیتکار است و باید توبه کند، این نوع گناه و توبه مربوط به افراد عادی و معمولی است. ولی مستحب را ترک کند و کارهای مکروه را بجا آورد، این نیز نوعی گناه شمرده می‌شود و باید از آن توبه نماید، این نوع گناه و توبه مربوط به افرادی است که از گناه قسم اول معصومند. گناهایی که در قرآن و روایات به برخی از انبیاء گذشته مانند: آدم، موسی، یونس... نسبت داده شده از این نوع گناهان است نه از نوع اول، و هرگاه کسی التفات به غیر خدا پیدا کند و با اشتغال به امور دنیا از توجه به خدا آنی غافل شود این نیز برای اهل حقیقت، نوعی گناه به شمار می‌آید و بایستی از آن توبه کند و از خدا برای آن طلب آموزش نماید. پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان دین ما که در دعاها اقرار به گناهان خود کرده و از خدا آموزش و بخشش خواسته‌اند، گناهان آنان، از این نوع گناهان است، نه از نوع اول و دوم. [۵]. بد نیست برای تکمیل این پاسخ، موضوعی را که دانشمند بزرگوار شیعه، مرحوم «علی بن عیسی اربلی» در جلد سوم کتاب نفیس «کشف الغمه فی معرفه الائمة» ضمن بیان تاریخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر (ع) نوشته در اینجا نقل نماییم: او می‌نویسد: امام هفتم، دعائی دارد که آن را هنگام سجده شکر می‌خواند و در آن اقرار به انواع گناه کرده و از خدا پوزش خواسته است. [۶]. من هنگامی که آن دعا را دیدم در فهم معنای آن، زیاد فکر کردم و با خود گفتم چگونه از کسی که شیعه عقیده به عصمت او دارد اینگونه کلماتی که اقرار به انواع گناهان است صادر می‌شود؟ هر چند که فکر کردم فکرم به جایی نرسید تا روزی فرصتی دست داد و بارضی الدین ابی الحسن علی بن موسی بن طاووس در یکجا بودیم، این مشکل را از او پرسیدم او فرمود: «مؤید الدین علقمی وزیر، همین سؤال را چندی پیش از من کرد، و من در جواب او گفتم، این نوع دعاها برای تعلیم مردم بوده است». من بعد از این پاسخ، کمی فکر کردم و با خود گفتم: آخر، این دعا را حضرت موسی بن جعفر (ع) در سجده‌های نیمه شب خود می‌خواند و در آن ساعتها کسی کنارش نبوده تا منظورش تعلیم آنها باشد؟ مدتی از این واقعه گذشت، روزی «مؤید الدین محمد بن محمد بن علقمی وزیر» همین سؤال را از من کرد، و من همان پاسخ اول و ایرادی را که به آن داشتم، به او گفتم، آنگاه اضافه کردم که شاید معنای صحیح این دعا جز این نباشد که حضرت آن را از باب تواضع و فروتنی نسبت به پروردگار عرضه داشته باشد. ولی بیان «ابن طاووس» مشکل من را حل نکرد و این عقده همچنان در دلم ماند، تا معظم له دارفانی را بدرود گفت، پس از گذشت روزگار درازی از توجهات امام موسی بن جعفر (ع) مشکلم حل شد، و پاسخ صحیح آن را یافتم که اینک برای شما می‌نویسم: اوقات پیامبران و ائمه (ع) مشغول به ذکر خدا است، و دل‌های آنها بسته به جهان بالا است، آنه همیشه، همچنانکه معصوم فرموده است: خدا را آنچنان عبادت کن مثل اینکه تو او را می‌بینی، که اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند، مراقب این حقیقتند. آنها همیشه متوجه او و به تمام معنی رو به سوی او دارند، که هرگاه لحظه‌ای از این حالت غافل شوند، و کارهای مباحی از قبیل خوردن و آشامیدن آنها را از این حالت توجه باز دارد آنها همین مقدار غفلت را برای

خود گناه و خطا می‌دانند، و از خدا طلب آمرزش می‌نمایند. و گفته پیامبر اسلام که فرمود: «انه لیغان علی قلبی و انی استغفر بالنهار سبعین مره» و جمله معروف «حسنات الابرار سیئات المقربین» و نظایر اینها اشاره به همین واقعیت است که ما توضیح دادیم» [۷].

عفو خدا چگونه با عصمت سازگار است؟

سؤال: آیه چهل و سه سوره توبه دلالت دارد بر این که گروهی از منافقان نزد پیامبر آمدند و با طرح عذرهای گوناگون اجازه خواستند که در جنگ تبوک شرکت نکنند، و پیامبر نیز عذر آنان را به ظاهر پذیرفت و اجازه داد. در این موقع وحی قرآن، پیامبر را چنین مورد خطاب قرار داد: «عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین» (توبه ۴۳) «خدا تو را ببخشد! چرا به آنها اجازه دادی؟ پیش از آنکه راستگویان را از دروغگویان بشناسی؟» محل پرستش در آیه دو مورد است: الف: «عفا الله عنک» و عفو با عصمت سازگار نیست. ب: «لم اذنت لهم» که لحن توییخ و عتاب دارد. پاسخ: درباره پرستش نخست یادآور می‌شویم که جمله «عفا الله عنک» را می‌توان به دو نحو معنی کرد و هر دو معنی مطابق قانون زبان عربی است ولی باید دید قرینه، کدام یک از دو معنی را معین می‌کند: ۱- جمله خبری باشد: به معنی اخبار از تحقق عفو در گذشته یعنی خدا تو را ببخشد چنانکه می‌گوئیم «نصر زید عمراً: زید عمرو را کمک کرد». ۲- جمله خبری باشد اما نه به معنی اخبار از گذشته بلکه به معنای انشاء عفو و درخواست آن از خدا، یعنی خدا تو را ببخشد؛ مانند «ایدک الله» خدا تو را کمک کند. بنا به معنی اول، جمله، جمله خبری است و هدف از آن گزارش از تحقق مفاد آن است در این صورت در نظر برخی سخن تلویحاً دلالت می‌کند که از مخاطب رفتاری سر زده بود که مشمول عفو الهی شد. ولی این نظر کاملاً بی‌پایه است زیرا هر انسانی هر چه هم از نظر قداست و طهارت در درجه عالی و برتر باشد، در مقام سنجش و نسبت، خود را بی‌نیاز از عفو الهی نمی‌داند و «آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند» و «هر که بامش بیش برفش بیشتر» و عارفان الهی و مقربان در گاه حق، وقتی به عظمت مسؤولیت خود و بزرگی مقام ربوبی می‌نگرند به قصور و نامرغوبی اعمال خود پی برده و بی‌اختیار به تضرع در می‌آیند و می‌گویند: «ما عبدناک حق عبادتک: ما تو را آن طور که شایسته است عبادت نکردیم». اگر معصیت بندگان عادی نیاز به درخواست عفو الهی دارد ترک اولای معصومان و انجام برخی از مباحات عارفان در شرائط خاص، بی‌نیاز از عفو نیست. بنا بر احتمال دوم، جمله به ظاهر، جمله خبری است اما در باطن، انشاء و دعاء و درخواست عفو الهی و رحمت اوست یعنی خدا تو را ببخشد، و یا تو را رحمت کند. یک چنین درخواستها درباره هیچ فردی دلیل بر صدور خلاف و گناه از او نیست تا چه رسد به نبی گرامی، زیرا: چنین درخواستی در مقام احترام و تکریم و توقیر و بزرگداشت افراد به کار می‌رود و هرگز ملازم با صدور معصیت و گناه از طرف نمی‌باشد و لذا اگر ما به کسی بگوئیم: «غفر الله لک» حتماً مفاد آن این نیست که آن شخص دچار گناه بوده و هم اکنون مذنب و گنهکار است و باید در حق او چنین دعائی کرد. با این بیان روشن گردید که آیه بنا بر هر دو احتمال گواه بر صدور گناه و خلاف نیست و ظاهر آیه این است که این جمله جمله انشائی و دعا است آن هم به منظور تکریم پیامبر گرامی پاسخ مورد دوم نیز واضح است زیرا درست است که لحن آیه لحن اعتراض است: ولی اعتراض بر چه؟! اعتراض بر ترک اولی و افضل است نه بر انجام حرام، گواه ما تعلیلی است. که پس از این جمله آمده. توضیح اینکه: گروه منافق که از پیامبر اجازه گرفتند که در جهاد تبوک شرکت نکنند و پیامبر نیز اجازه داد، دارای دو ویژگی بودند: الف: آنان خواه پیامبر اجازه می‌داد، یا اجازه نمی‌داد هرگز در جهاد شرکت نمی‌کردند، و استجازه آنان جز ظاهر سازی و حفظ حریم چیز دیگری نبود آیه یاد شده در زیر (علاوه بر جمله «و تعلم الکاذبین» در خود آیه مورد بحث) بر این مطلب گواهی می‌دهد. «و لو ارادوا الخروج لأعدوا له عدوه ولكن کره الله انبعائهم فثبطهم و قیل اعدوا مع القاعدین» (توبه ۴۶) «اگر آنان راست می‌گفتند و بنای رفتن به میدان جهاد داشتند، وسیله‌ای برای آن فراهم می‌ساختند، ولی خدا حرکت آنها را مکروه داشت و از شرکت در جهاد بازشان داشت و به آنان گفته شد با قاعدین (مانند افراد کودک و پیر و بیمار) بنشینید». آیه به روشنی می‌رساند که آنان در فکر

شرکت در جهاد نبودند و اصلاً چنین تصمیمی نداشتند، در این صورت، استجازه چنین گروهی جز به خاطر حفظ ظاهر و به اصطلاح رد گم کردن چیز دیگری نبوده است. ب: این گروه بر فرض شرکت در جهاد نه تنها گروهی از کار نمی‌گشودند، بلکه جز اضطراب و تردید چیزی نمی‌افزودند چنانکه می‌فرماید: «لو خرجوا فیکم مازادو کم الا خبالا و لأ وضعوا خلا لکم بیغونکم الفتنه و فیکم سماعون لهم و الله علیم بالظالمین» (توبه ۴۷). «اگر همراه شما خارج می‌شدند، جز شک و تردید نمی‌افزودند و در میان شما به فتنه انگیزی می‌پرداختند و در میان شما افراد دهن بین است که پذیرای سخنان آنها هستند و خدا از ظالمان آگاه است». بنابراین، پذیرفتن استجازه گروهی که یا قصد شرکت در جهاد نداشتند و بر فرض شرکت جز ضرر چیزی نصیب اسلام و مسلمانان نمی‌کردند، مصلحتی را تقویت نمی‌کند، تنها چیزی که با پذیرفتن استجازه آنان فوت شد، مصلحت شخصی خود پیامبر بود، که اگر اجازه نمی‌داد و آنها شرکت نمی‌کردند، سرانجام مشت دروغین آنها باز می‌شد و او و مسلمانان به ماهیت آنها زودتر پی می‌بردند چنانکه می‌فرماید: «لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین چرا اذن دادی (بهتر بود اذن ندهی) تا مؤمنان راستگو را از دروغگویان، به روشنی بشناسی» و تقویت یک چنین مصلح با توجه به آن دو ویژگی و سوگندهای فراوانی که منافقان می‌خوردند، جز ترک اولی، چیز دیگری نمی‌تواند باشد. بلکه می‌توان گفت در این مورد حتی ترک اولائی نیز صورت نپذیرفته است و آیه هدف دیگری را تعقیب می‌کند و آن اظهار ملاحظت و مهربانی به رسول گرامی است؛ گوئی آیه می‌خواهد بگوید: ای پیامبر خدا؛ چرا تا این حد انعطاف و نرمش نشان دادی و در حجب و حیا و فروتنی و به آنها اذن دادی و سرانجام نگذاشتی ماهیت کثیف دشمنان بر تو آشکار گردد و دوست و دشمن خود را از هم بازشناسی؟ هدف از این خطابه‌های تند بیان ماهیت منافقان دروغگو است ولی در لباس عتاب به عزیزترین افراد که به حکم عواطف بی پایان، مانع از رسوا شدن دشمن خود گردد. البته لطائف این نوع سخن گفتن را کسی می‌فهمد که از شیوه سخن گفتن شخص بزرگ با فرد عزیز آگاه باشد. در اینجا ذکر این نکته را لازم می‌دانیم: درست است که پیامبر از این طریق از شناسائی دشمن خود محروم گردید اما او از دو راه دیگری می‌توانست منافقان را از مؤمنان راستگویان را از دروغگویان تمیز دهد: الف: طرز سخن گفتن: لحن سخن گفتن منافق کاملاً با یک فرد مؤمن مخلص تفاوت داشت و از این طریق پیامبر (ص) می‌توانست آنان را بشناسد چنانکه می‌فرماید: «ولو نشاء لارینا کهم فلعرفنهم بسیماهم و لنعرفنهم فی لحن القول و الله یعلم اعمالکم» (محمد ۳۰) «اگر بخواهیم آنان را نشان تو می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌های خود بشناسی، البته آنها را از طرز سخن گفتن می‌شناسی، خدا از کارهای شما آگاه است». ب: از طریق آگاهی سوم، یعنی علم غیب که نه علم حس است و نه عقلی و این حقیقت در آیه یاد شده وارد شده است: «ما کان الله لیدر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء» (آل عمران ۱۷۹). «ممکن نیست که خدا افراد با ایمان را به آن صورتی که هم اکنون هستند واگذارد، تا ناپاک را از پاک جدا سازد، ممکن نیست خدا شما را به اسرار پنهانی مطلع کند، ولی آن دست از رسولان را که بخواهد بر این اسرار آگاه می‌سازد». این آیه با در نظر گرفتن آغاز و پایان آن می‌رساند که خداوند رسولان خود را از حقیقت این دو گروه (منافق و مؤمن) از طریق علم غیب آگاه می‌سازد، بنابراین اگر پیامبر از این طریق، محروم از شناسائی گشت و به شناسائی آنان موفق نشد، ولی از دور راه دیگر، آنها را می‌شناسد، تنها چیزی که از دست رفت و قابل جبران نبود، این بود که افراد با ایمان از شناسائی آنها محروم شدند و این چیزی نیست که آن را بتوان گناه نامید.

مقصود از بخشیدن ذنب پیامبر چیست؟

سؤال: اگر پیامبران خدا و بالأخص پیامبر گرامی ما از هر خلاف و گناهی پیراسته‌اند، پس مقصود از «مغفرت ذنب» پیامبر بزرگوار ما که در آغاز سوره «الفتح» آمده است، چیست؟ پاسخ: بزرگ‌ترین دستاویز مخالفان عصمت نسبت به رسول گرامی (ص) همین

آیه است که خدا در آن از مغفرت «ذنب» پیامبر خبر می‌دهد آن هم، اعم از ذنب متقدم و متأخر آنجا که می‌فرماید: «انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخرویتم نعمته علیک و یهدیک صراطاً مستقیماً و ینصرک الله نصرأً عزیزاً» (فتح ۱/ -۳). «ما پیروزی آشکاری را نصیب تو کردیم، تا خدا گناهان متقدم و متأخر تو را بیامرزد، و نعمت خود را درباره تو تمام سازد، و تو را به راه راست هدایت نماید و تو را با نصرت قدرتمندی کمک کند». ولی اگر در مجموع آیات سه گانه دقت کافی به عمل آید، روشن می‌شود که مقصود چیز دیگری است و به ذنب شرعی - که کتاب و سنت آن را ذنب می‌داند و برای آن کیفر تعیین می‌نماید - ارتباطی ندارد و برای توضیح این قسمت نکاتی را یادآور می‌شویم و توجه به این نکات هدف آیه را روشن می‌سازد. ۱- مقصود از این فتح چیست؟ درباره این فتح در میان مفسران سه احتمال وجود دارد: ۱- فتح مکه. ۲- فتح خیبر. ۳- صلح حدیبیه. دو احتمال نخست با سیاق آیات سازگار نیست زیرا متون آیات سوره چنانکه بعداً خواهیم گفت، ناظر به صلح حدیبیه می‌باشد. به خاطر وجود چنین دشواری در این دو احتمال، برخی بر آن شدند که بگویند آیه به معنی گزارش از تحقق پیروزی در گذشته نیست، بلکه مقصود گزارش از تقدیر و قضای الهی است که در آینده چنین فتحی انجام خواهد گرفت و معنای «انا فتحنا»، «انا قضینا الفتح» است یعنی چنین پیروزی و فتحی را مقدر ساختیم. مشکلی که در احتمال سوم وجود دارد این است که آیه از «فتح» و پیروزی سخن می‌گوید و صلح حدیبیه، سازش بود، نه پیروزی. ولی این اشکال کاملاً قابل دفع است زیرا: درست است که صلح حدیبیه به ظاهر صلح و سازش بود نه پیروزی و غلبه بر دشمن، امام همین صلح به اندازه‌ای سود به حال اسلام داشت که فتح خیبر و مکه را باید یکی از ثمرات آن شمرد و ما نتایج چشمگیر این پیمان را در کتاب «فروغ ابدیت» به صورت گسترده نوشته‌ایم علاقمندان به آنجا مراجعه کنند در هر حال احتمال سوم از دو احتمال نخست روشن‌تر است و این احتمال را دو مطلب تأیید می‌کند: الف: آیاتی در خود سوره گواهی می‌دهند که مقصود از آن صلح حدیبیه است مانند: ۱- «لقد رضی الله عن المومنین اذ بیاعونک تحت الشجره» (فتح ۱۸/). «خداوند آنگاه از مؤمنان خشنود شد که زیر درخت با تو بیعت می‌کردند» و این بیعت در صلح حدیبیه انجام گرفت. ۲- «و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم بیطن مکه من بعد ان اظفر کم علیهم و کان الله بما تعملون بصیراً» (فتح ۲۴/). «او است که دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در سرزمین مکه باز داشت، پس از آن که شما را بر آنها پیروز کرد، خدا به آنچه که انجام می‌دهید، بینا است». مفسران می‌نویسد: هنگامی که پیامبر (ص) در صلح حدیبیه در سرزمین «تنعیم» فرود آمد، ناگهان هشتاد یا سی جوان مسلح قرشی از طریق کوه ظاهر شدند و هدف آنان ترور پیامبر (ص) و کشتن یاران او بود، ولی بر اثر دعای پیامبر (ص) کاری صورت ندادند و همگی اسیر شدند. [۸] ۳- روشن‌تر اینکه در ذیل آیه بیست و هفتم پس از بیان سرگذشت حدیبیه جمله «فجعل من دون ذلک فتحاً قریباً» آمده است و معنی آن این است که در کنار این «فتح مبین» فتح نزدیکی قرار داده است که همان فتح مکه است از این جمله معلوم می‌شود که «فتح مبین» غیر از «فتح قریب» است، مقصود از «فتح قریب» حتماً فتح مکه می‌باشد. ب: واحدی در «اسباب النزول» خود که مرجع نسبتاً موثقی برای شأن نزول آیات است روایاتی نقل می‌کند که همگی حاکی از آن است که شأن نزول آیات صلح حدیبیه است. روایاتی که محدثان شیعه نقل کرده‌اند مختلف است علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود [۹] فتح را مربوط به فتح حدیبیه می‌داند، ولی صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» و ابن طاووس در کتاب «سعد السعود» بنا به روایتی آن را مربوط به فتح مکه می‌داند و اگر روایت صدوق از نظر سند بی‌اشکال باشد، باید روایت دوم را پذیرفت. در حال خواه مقصود صلح حدیبیه باشد، یا فتح مکه این اختلاف تأثیری در هدفی که ما آن را تعقیب می‌کنیم، ندارد. ۲- مقصود از «ذنب» چیست؟ «ذنب» - بر وزن بند - به معنی جرم است که در فارسی آن را گناه می‌نامند ابن فارس در المقایس می‌گوید: «ذنب» به معنی جرم و ذنب - بر وزن طلب - به معنی دم حیوان، و گاهی در معنای «حظ» و «نصیب» به کار می‌رود. [۱۰]. ابن منظور می‌گوید: ذنب به معنی اثم و جرم و معصیت و جمع آن «ذنوب» است. حضرت موسی در مناجات خود با خدا، آنگاه که او را به رسالت مبعوث ساخت و فرمان داد که به سوی فرعون برود، چنین گفت: «و لهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون

(شعرا ۱۴/): برگردن من گناهی دارند از آن ترسم که مرا بکشند» و مقصود از آن، قتل قبلی است که به وسیله موسی در مصر کشته شد. [۱۱]. بنابراین در این که ذنب به معنی جرم و گناه است، نباید تردید کرد، در قرآن این واژه در هفت مورد وارد شده و مقصود از همه، جرم است قرآن خدا را چنین توصیف می‌کند: «عافر الذنب و قابل التوب» (غافر ۳/): بخشاینده گناهان و پذیرنده توبه‌ها است» و درباره فرزندان زنده به گور می‌فرماید: «و اذ الموءده سئلت، بای ذنب قتلت (تکویر ۹/): آنگاه که از دختر زنده به گور شده سؤال می‌شود به چه گناهی کشته شد؟» و همچنین است موارد دیگر. مهم این نیست که بدانیم معنی ذنب چیست، مهم این است که بدانیم که ذنب یک معنی نسبی است که درباره آن انظار و دیدها کاملاً ممکن است مختلف باشد، چه بسا کرداری در نظر فرد یا گروهی جرم و گناه محسوب شود در حالی که همان کردار در نظر فرد و یا گروه دیگر کاملاً یک کردار مطلوب به شمار رود؛ چه بسا کردار و رفتاری از شخص جائر مطلوب است ولی همان کردار از شخصی دیگر نامطلوب و مذموم می‌باشد. تصور این که ذنب به معنای مخالفت با تکلیف الزامی الهی است که کیفر به دنبال دارد کاملاً بی‌پایه است، بلکه حقیقت جرم و گناه، عصیان و طغیان و به اصطلاح قانون شکنی است و اما «قانون» چه کسی؟ آیا قانون خدا، یا قانون دیگران؟ آیا قانون مطلق که تمام انسانها را در بردارد؟ یا قانون نسبی که از آن گروه برجسته است؟ و هرگز در لفظ ذنب خصوصیتی به نام خدا یا غیر خدا یا قانون مطلق و یا نسبی نهفته نیست و باید خصوصیات را از قرائن خارجی به دست آورد؟ و این مطلب راه حل مشکل آیه است که بعداً توضیح داده می‌شود. ۳- غفران در لغت عرب غفر و غفران به معنی ستر و پوشیدن است و اگر به کلاه خود «مغفر» می‌گویند به خاطر این است که سر را؛ می‌پوشاند. عرب به موی گسترده‌ای که گردن و پائین تر از آن را می‌پوشاند، غفر می‌گوید [۱۲] و قریب به این مضمون، عبارت لسان العرب است تا آنجا که یادآور می‌شود جمله «غفر الله ذنوبه» به معنی «ستر الله ذنوبه» است، البته این لفظ در موردی به کار می‌رود که متعلق آن نامطلوب و ناپسند باشد. ۴- چگونه پیروی علت مغفرت است؟ ۵- مقصود از «ذنب» چیست؟ ظاهر آیه می‌رساند که «هدف» از انجام چنین فتحی این بود که خدا گناهان متقدم و یا متأخر پیامبر (ص) را بخشد ولی غفران زنب در صورتی می‌تواند هدف و غایت شمرده شود که یک نوع رابطه‌ای میان آن دو باشد. در صورتی که به حسب ظاهر میان آن دو، چنین رابطه‌ای وجود ندارد، زیرا موفقیت پیامبر گرامی (ص) و چیرگی او بر دشمن می‌تواند، مایه نشر و گسترش اسلام، و یا شهرت و بلند آوازی پیامبر باشد، نه مایه بخشوده شدن گناه وی. این همان نکته مهم در آیه است که اگر به صورت صحیح تحلیل گردد، مخالف عصمت، کاملاً خلع سلاح می‌گردد. اصولاً کسانی که با این آیه بر عدم عصمت پیامبر (ص) استدلال می‌نمایند از توضیح این رابطه غفلت جسته و در نتیجه، گام در بیراهه نهاده‌اند، بیان این رابطه و این که چگونه پیروزی سبب شد که خدا گناهان او را ببخشد، کلید فهم آیه است. هرگاه مقصود از «ذنب»، «گناه شرعی و مخالفت با امر الهی» باشد، یک چنین مغفرتی نمی‌تواند هدف پیروزی و یا غایت آن باشد زیرا هیچ گونه رابطه منطقی میان آن دو نیست و در این موقع مفهوم آیه به صورت مبهم در می‌آید زیرا چگونه می‌تواند پیروزی در جنگ، سبب آموزش گناهان گذشته و آینده انسانی گردد و یک چنین تلازم شبیه گفتار گوینده‌ای می‌شود که در زبانهای معروف است. گنه کرد در بلغ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگریولی هرگاه مقصود از آن «ذنبی» باشد که قریش او را به آن متهم می‌کردند به شرحی که هم اکنون یادآور می‌شویم، در این صورت رابطه میان این دو فعل روشن می‌گردد. شکی نیست که پیامبر (ص) از نخستین لحظه دعوت خود، گام بر خلاف روش نیاکان آنان برداشت و راه و روش آنان و خدایان دروغین آنان را که پرستش می‌کردند، نکوهش نمود، و سرانجام آئین او مایه تفرقه و دو دستگی گشت، از این جهت وی در نظر آنان مجرم و خلافکار شمرده شد - لذا - سران قریش در دیدار خود با ابوطالب به عنوان شکایت چنین گفتند: «ان ابن اخیک قد سب الهتنا و عاب دیننا و ظلل آبائنا فاما ان تکفه عنا و اما ان تخی بیننا و بیننا». [۱۳]. «برادر زاده تو به خدایان ما ناسزا گفته و آئین ما را به زشتی یاد کرده و افکار و عقائد ما را باطل، و نیاکان ما را گمراه قلمداد کرده است یا او را از این کار باز دار، و یا حمایت خود را از او بردار». جرمهای او پیش از هجرت بر محور چنین مسائل دور می‌زند در حالی

که جرم او از نظر قریش پس از هجرت شدیدتر شد زیرا او موجب برخورد‌های نظامی و نبردهای خونین در بدر واحد و احزاب گردید و در نتیجه گروهی از بزرگان قریش به خاک مذلت افتادند و سرانجام قریش با قیاسهای باطل خود، او را مجرم‌تر دانسته و هرگز از گناه او چشم‌پوشیده بودند. در صلح حدیبیه که پیامبر (ص) انعطاف و نرمش بسیار عظیمی از خود نشان داد آنان به عظمت روحی پیامبر (ص) پی‌بردند و بسیاری از آنان فهمیدند که در محاسبات خود، دچار اشتباه شدند بودند، آنگاه که جانبازی جوانان مسلمان در بیابان حدیبیه از نزدیک مشاهده کردند، معنویت پیامبر (ص) و عظمت او در نظر آنان تجلی کرد، و در سال بعد که پیامبر برای انجام عمره با گروهی از یاران خود به زیارت خانه خدا مشرف شد، مشرکان با انضباط اسلامی و شعارهای کوبنده و در عین حال روح‌بخش، و تقید پیامبر (ص) به مفاد صلح نامه، کاملاً آشنا شدند و در نتیجه از پیامبر چهره دیگری در قلوب آنان ترسیم گردید و انسان مجرم، به صورت یک انسان ملکوتی وارسته و مقید به اصول اخلاقی، و منادی صلح و صفا و خیرخواه انسانها تجلی کرد و همگان به خاطر مشاهده این نوع از صفات نیک، و کردار پسندیده خاطرات تلخ گذشته را اعم از قبل از هجرت و یا پس از آن، فراموش کردند و لذا به صورت فردی و یا دستجمعی به تدریج سرزمین شرک را ترک می‌گفتند و به پیامبر می‌پیوستند و اسلام خالد بن ولید و عمرو عاص و افراد دیگر پیش از فتح مکه از ثمرات صلح حدیبیه و یا فتح آن است. خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر نمود تا تمام این بدانگاریها و زشت‌اندیشیهای قریش درباره رسول گرامی از میان برود و مخالفان با قیافه معصومانه و ملکوتی او آشنا گردند و اگر این پیروزی نبود مخالفان بر عقیده خود نسبت به وی باقی می‌ماندند. این پیروزی نه تنها این نوع از جرمها و گناهان را برچید، و بر همه پرده نسیان افکند، بلکه او را از یک رشته اتهامهایی مانند کاهن ساحر و مفتری و کذاب و... اقتباس کننده کتابهای پیشینیان، و مانند اینها کاملاً تبرئه کرد زیرا یک فرد کاهن و ساحر، نمی‌تواند چنین دولت عظیمی را در یثرب تشکیل دهد که شعاع قدرت آن تا قلب جزیره برسد و سراسر قبائل و ساکنان شبه جزیره متوجه دین و آئین او گردند و هر روز، قلوب بیشتری را تسخیر کند. اصولاً یکی از سنن اجتماعی این است که اگر فردی مدعی مقام و منصبی گردد و یا اصل و تزی را ارائه کند و یا مدعی اصلاح اجتماعی شود، روز نخست انواع ناسزاگوئیها و دشنامها و بلکه تهمت‌ها به سوی او سرازیر می‌گردد ولی آنگاه که او به ادعای خود عینیت بخشید و عملاً دارای مقام و منصبی شد و اصل و تز خود را پیاده کرد و اصلاح خود را به گونه‌ای ارائه داد، طبعاً یک چنین عینیتی بر تمام آن همه اندیشه‌ها و ذهنیات خاتمه می‌بخشد. حیات پیامبر (ص) نیز از این اصل جدا نبود فتح و پیروزی چشمگیر پیامبر در حدیبیه و یا مکه جرمهای خیالی قریش را پنهان ساخت، بلکه همه ناسزاگوئیهایی که ممکن بود بدون پیروزی در ذهن عوام مؤثر افتد، رخت بریست و دیگر در نظر مخالفان نه مجرم و گنهکار بود و نه کاهن و غیب‌گو، و یا ساحر و جادوگر، بلکه انسانی ملکوتی بود که با واقع بینی و درک واقعیتها و شناخت قوانین آفرینش و مصالح و مفاسد انسانها، جهان عرب را به سعادت رهبری کرد. ۶- مقصود از متقدم و متأخر چیست؟ در آیات سوره هر چند حد زمانی این تقدم و تأخر بیان نشده ولی طبق بیان یاد شده می‌توان گفت مقصود حوادث به پیش از هجرت و پس از آن است و علت جدا سازی این دو، از هم این است که گناهان پیش از هجرت از دایره لفظ بیرون نبوده و فقط گناه وی همان تبلیغ اسلام و سرانجام تفرقه بوده است. در حالی که یکی از گناهان او پس از هجرت تشکیل حکومت قدرتمندی بود که توانست در پرتو یک ارتش منظم، قوای کفر را درهم بشکند و قهرمانان آنها را به خاک مذلت بیفکند. با توجه به این مقدمات پنجگانه، مفاد آیه آنچنان روشن می‌گردد که دیگر به توضیح زائد احتیاج نیست و کلید فهم مفاد آیه دو چیز است: الف: مقصود از ذنب، ذنب الهی نیست، بلکه ذنبی است که قریش او را به آن متهم کرده بودند. ب: هدف بودن مغفرت و پوشانیدن ذنوب در صورتی به نحو صحیح تجلی می‌کند که مقصود ذنب نسبی و حاکم و داور آن قریش و دشمنان پیامبر باشد، نه ذنب الهی و مخالفت با تکالیف الزامی خداوند بزرگ. گفتاری از امام هشتم - بیان یاد شده صورت گسترده از گفتار امام رضا (ع) است آنگاه که مأمون از حضرف مفاد آیه را سؤال کرد: مأمون: ای فرزند پیامبر آیا از عقائد شما این نیست که پیامبران از گناه معصوم و پیراسته‌اند؟ امام: چرا. مأمون: پس معنی

گفتار خدا درباره پیامبر بزرگوارمان چیست؟ آنگاه که فرمود: «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر»؟ امام: هیچ کس در نزد مشرکان مکه به اندازه پیامبر خدا، جرم نداشت آنان سیصد و شصت بت را می‌پرستیدند آنگاه پیامبر (ص) آنان را به یکتا پرستی دعوت کرد این کار بر آنان سخت گران آمد و همگی گفتند: «اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب و انطلق الملا منهم ان امشوا و اصبروا علی الهتکم ان هذا لشیء یرادما سمعنا بهذا فی الملة الاخره ان هذا الاختلاق» (ص ۵-۷) «آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داده این چیز عجیبی است بزرگان آنان (از محضر ابوطالب) بیرون آمدند و گفتند بروید در راه حفظ خدایان بردبار و با استقامت باشید این چیزی است که خواسته شده است ما این سخن را در آخرین شریعت نیز نشنیده‌ایم (طبعاً از افسانه‌های پیشینیان است) این جز دورغ چیزی نیست». آنگاه که پیامبر (ص) مکه را فتح کرد و پیامبر را با خطا «انا فتحنا لك فتحا بینا» مخاطب ساخت در این موقع گروهی از مشرکان مکه اسلام آوردند و برخی دیگر مکه را ترک گفتند، و گروه دیگر که به حالت شرکت باقی ماندند، نتوانستند یکتا پرستی را انکار نمایند از این جهت گناه او نزد مردم مکه بخشوده و پوشیده شد. مأمون: خدا خیرت دهد ای ابا الحسن. [۱۴].

باورقی

- [۱] بصائر الدرجات، ص ۱۳۴.
- [۲] صحیح مسلم، ج ۸، ص ۷۲، باب استحباب الاستغفار و الاستکثار منه - لفظ یغان صیغه مجهول از ماده «غین» به معنی ستر و پرده و ابر است.
- [۳] به شفای قاضی مراجعه فرمائید.
- [۴] اعمال نیک خوبان، گناه مقربان خدا محسوب می‌شود.
- [۵] اوصاف الاشراف، ص ۱۷.
- [۶] برای اطلاع از اصل دعا رجوع شود به کشف، الغمه، ص ۴۳.
- [۷] کشف الغمه، ج ۳، ص ۴۲ - ۴۴.
- [۸] اسباب النزول واحدی، ص ۲۱۸.
- [۹] تفسیر قمی، ج ۲، ص.]
- [۱۰] المقاییس، ج ۲، ص ۳۶۱.
- [۱۱] لسان العرب، ص ۳۸۹.
- [۱۲] مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۳۸۶.
- [۱۳] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۵.
- [۱۴] بحار الانوار.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبها: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۰۰۰۰۰۰۰
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

